

خروج اجباری امام از عراق - ارتجاع، در بن بستی پر ماجرا

از خوی و خصلت‌های ناپسند و ناروای عناصر واپسگرا، خودخواه و جاه‌طلب این است که از مردم بیگانه‌اند، راه مردم را نمی‌شناسند یا گم کرده‌اند، زبان مردم را نمی‌فهمند، اندیشه‌های مردم را بر نمی‌تابند و آرمان‌های مردم را حقیر می‌پندارند. هر گامی که برمی‌دارند و به هر کاری که دست می‌زنند، زمینه سقوط و تباهی خود را فراهم می‌سازند و در بن بست گریز ناپذیری گرفتار می‌شوند، گور خود را می‌کنند؛ لیکن گمان می‌کنند که زمینه دفن حریف را هموار می‌سازند، در سرآشویی تباهی و زوال گام می‌زنند با پندار اینکه به سوی قله‌های اقتدار در حرکت‌اند. این سرنوشت محتوم همه کسانی است که راهشان از مردم جداست و منافع شخصی، نفسانی و باندی را بر منافع و مصالح عمومی و همگانی، مقدم می‌دارند.

قابیل با دفن هابیل بر این باور بود که خویشتن خویش را جاویدان و فنا ناپذیر کرده و راه هابیلیان را بی‌رهر و ساخته است! نمرود، ابراهیم را به آتش افکند تا راه ابراهیمیان را برای همیشه تاریخ بسوزاند و خاکستر کند! فرعون... و فرعون‌ها... ابو جهل‌ها و ابولهب‌ها... یزیدیان... امویان... عباسیان... همه و همه اقتدار گرایان و سلطه‌طلبان که به مردم پشت کرده بودند، با پندار اینکه به سوی جاودانگی گام برمی‌دارند راه فنا و نابودی خویش را





هموار ساختند و گور خود را به دست خود کردند.

در دوران معاصر نیز می‌بینیم که مزدوران حلقه به گوش و خون آشام استعمار انگلیس در عصر نهضت مشروطه بسیاری از علما و آزادیخواهان مردمی را ترور کردند و به شهادت رساندند تا استعمار و استبداد را در ایران برای همیشه پایدار و استوار سازند، آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری را سر به دار کردند تا نام و یاد و راه او را برای همیشه از میان ببرند و سرداری و حکمرانی خود را جاودانه سازند.

رضاشاه بر این باور بود که با کشتار مسجد گوهرشاد و کشتن آیت‌الله مدرس در زندان و سرکوب علما و دیگر آزادیخواهان، سلطنت خود را جاویدان کرده است. مصدق با این پندار که اگر رقیب سرسخت خود آیت‌الله کاشانی را با انگ‌های گوناگون و نسبت‌های ناموزون در میان مردم بی‌اعتبار کند و از صحنه بیرون براند و نواب را به مدت بیست ماه در دوران صدارت خود در زندان نگاه دارد، می‌تواند اقتدار خود را استواری بخشد و دولت خود را پاینده سازد. اگر مصدق شخصیتی مانند آیت‌الله کاشانی را در کنار خود داشت بی‌تردید از پشتیبانی مردم برخوردار بود و دولت او مانند آب خوردن فرو نمی‌پاشید.

محمدرضا پهلوی سلطنت فناناپذیر خود را در خیانت به کشور، پشت کردن به ملت و سرسپردگی به انگلیس و امریکا می‌پنداشت! او را گمان این بود که با کشتار فجیع ۱۵ خرداد ۴۲ و زندان و تبعید امام تاج و تخت خود را از خطر رها نموده است. لیکن کیست نداند که تبعید امام به نجف زمینه سقوط شاه و واژگونی رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را هموار کرد.

شاه آن گاه که از اوج محبوبیت مردمی امام وحشت کرد، راه چاره و علاج را در این دید که با مقاله‌ای ننگین به نام مستعار «رشیدی مطلق» به امام اهانت کند و به گمان خود آن مرد خدا را به زیر سؤال ببرد، غافل از آنکه، آن مقاله، کبریت سوزانیست که آتش بر خرمن نفرت و انزجار ملت ایران نسبت به دودمان پهلوی می‌زند و کاخ‌ها و کاخ‌نشینان را طعمه حریق می‌سازد که از مقاله رشیدی مطلق شعله‌ور شده است.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز میراث‌خواران انقلاب هر کدام به شیوه و شگردی تلاش می‌کردند بر موج سوار شوند و مهار نظام و زمام کشور را در انحصار خود گیرند و مردم را از صحنه بیرون برانند؛ مهندس بازرگان خواهان برچیده شدن کمیته‌های مردمی بود، بنی‌صدر نیروهای حزب‌اللهی، سپاهی، بسیجی و انقلابی را اخلاگران افراطی می‌خواند و خلع سلاح آنان را می‌خواست، سید کاظم شریعتمداری با

کودتاچی‌ها هم دست شد، قطب‌زاده نقشه انفجار جماران را در سر می‌پروراند، گروهک منافقین با دیگر گروهک‌ها مانند کوموله، دموکرات، فدایی و... هم‌پیمان شدند، گروهک فرقان برای در اختیار گرفتن قدرت به ترور شخصیت‌های علمی و فرهنگی دست زد. این گروهک‌ها و مهره‌ها و چهره‌ها به ویژه منافقین کوردل بر این باور بودند که با به شهادت رسانیدن آیت‌الله بهشتی می‌توانند بر موج انقلاب سوار شوند و زمام کشور را به کام خود بگردانند. آنها با انفجار دفتر حزب جمهوری و انفجار نخست‌وزیری، گمان کردند که بهشتی و بهشتی‌ها و رجایی‌ها و باهنر‌ها را برای همیشه دفن کردند لیکن با آن انفجارهای خونین، خون شهیدان هفتم تیر و هشتم شهریور جوشید و نابودی و فناء همه گروهک‌ها و قدرت‌طلب‌ها را سرعت بخشید و نام و یاد و راه شهیدان را استوار ساخت. سازمان منافقین با به شهادت رساندن آیت‌الله بهشتی و دیگر فرزندان این ملت، به عمر سیاسی خود در ایران پایان داد، لیکن بهشتی‌ها و رجایی‌ها حیات جاودانه یافتند. در دهه‌های اخیر گروهک‌هایی مانند «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، مشارکتی‌ها، «نهضت آزادی»‌ها و... نیز به شیوه همه گروه‌های ارتجاعی و تاریک‌اندیش، راهی خلاف راه ملت ایران را در پیش گرفتند. آنان را گمان این بود که با اهانت به مقدسات اسلامی: پیامبر خدا، امامان معصوم، احکام دین و اصول اسلامی می‌توانند انقلاب اسلامی را از آرمان‌های اصلی و ریشه‌ای آن جدا سازند و انقلابی در خور فرهنگ غرب و استکبار جهانی پدید آورند و بر موج سوار شوند، لیکن دیدیم که با این ترفندها و توطئه‌ها طرفی برنیستند، بلکه بی‌اعتباری خود را در میان ملت ایران سرعت بخشیدند. جریان فتنه سال ۸۸ نمونه بارز این واقعیت تاریخی بود که گروه‌ها و عناصر ارتجاعی و تاریک‌اندیش، زمینه شکست، سقوط، رسوایی، بی‌آبرویی و بی‌اعتباری خود را با دست خود و با عملکرد خود فراهم می‌کنند.

عناصر مسخ‌شده و فریب‌خورده‌ای مانند میرحسین موسوی و مهدی کروبی که عناوین نخست‌وزیر امام و بار امام را یدک می‌کشیدند، اگر در آن مقطع تاریخی سرشت پلید خویش را آشکار نمی‌کردند و ملت ایران به کنه فکری ضد انقلابی آنها پی نمی‌بردند، برای آینده می‌توانستند خطر آفرین باشند و بلاهایی بر سر انقلاب و نظام اسلامی ایران آورند.

امروز نیز می‌بینیم فرصت‌طلبان، تسلیم‌طلبان و سازشکارانی بازیگر صحنه شده‌اند که به علت اندیشه‌های ارتجاعی و مقام‌پرستی، راه را از چاه باز نمی‌شناسند و به جای اینکه در راه برخورداری از پشتیبانی مردم گام بردارند با یک سلسله ندانم‌کاری‌ها،



گزافه‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها هر روز بیش از پیش از مردم دور می‌شوند و اعتبار خود را در میان مردم از دست می‌دهند و سقوط خود را به دست خود رقم می‌زنند.

ما برای هر چه بیشتر روشن شدن این واقعیت تاریخی - که عناصر و نیروهای ارتجاعی، در رویارویی با شخصیت‌های مردمی به جای آنکه بتوانند آنان را در میان ملت‌ها آسیب‌پذیر سازند و از صحنه سیاسی دور سازند، راه پیشرفت و پیروزی آنان را شتاب می‌بخشند و زمینه سقوط خود را فراهم می‌کنند - بخشی از بند و بست شاه و صدام جهت بازداشتن امام از تداوم مبارزه و رهبری نهضت از تبعیدگاه نجف را که اسناد آن در دست است، در پی می‌آوریم، باشد برای همه کسانی که با فریب‌کاری، پشت‌هم‌اندازی، زورمداری و قلدرمآبی، می‌خواهند حاکمیت و اقتدار خود را امتداد بخشند و فرمان‌فرمایی کنند، از جریان بند و بست پشت پرده شاه و صدام پند بگیرند و دریابند این ره که می‌روند به گورستان و زباله‌دان تاریخ است.

پیش از پرداختن به مذاکراتی که میان نمایندگان شاه و صدام برای بازداشتن امام از مبارزه صورت گرفته بایسته است خاطره‌ای را که از دیدار یکی از مقامات عراقی با امام در اختیار است بازگو کنیم:

درست یک سال پیش از هجرت امام از عراق روزی سعدون شاکر رئیس سرویس به اصطلاح امنیتی که در عراق «استخبارات» خوانده می‌شود، با امام دیدار کرد و پس از تعارفات و بازی با کلمات مانند اینکه عراق وطن دوم شماست، شما میهمان عالیقدر دولت و ملت عراق هستید، وجود شما در عراق مایه مباهات است و... اظهار کرد که در قرارداد الجزایر، ایران و عراق متعهد شده‌اند که اجازه فعالیت علیه کشور یکدیگر را به اپوزیسیون کشورشان ندهند. از شما انتظار داریم که به این تعهد ما احترام بگذارید و از هر گونه فعالیتی علیه رژیم شاه در عراق خودداری کنید. امام پاسخ دادند: اگر شما در برابر شاه تعهد دارید من نیز با ملت ایران تعهد دارم که آنها را در برابر ظلم و جور که شاه بر آنها روا می‌دارد، تنها نگذارم و در برابر آن ظلم‌ها و خیانت‌هایی تفاوت نمانم و اگر حضور من در عراق مایه زحمت برای شماست، من از عراق خارج می‌شوم و به کشوری می‌روم که تحت نفوذ شاه نباشد. سعدون شاکر که از این سخن امام سخت افروخته شده و صورتش تا بناگوش قرمز شده بود، با لحنی که خشم و آشفتگی از آن نمایان بود، پرسید: به

کجا می‌روید که تحت نفوذ شاه نباشد؟ امام بی‌درنگ پاسخ دادند: مثلاً به فرانسه!

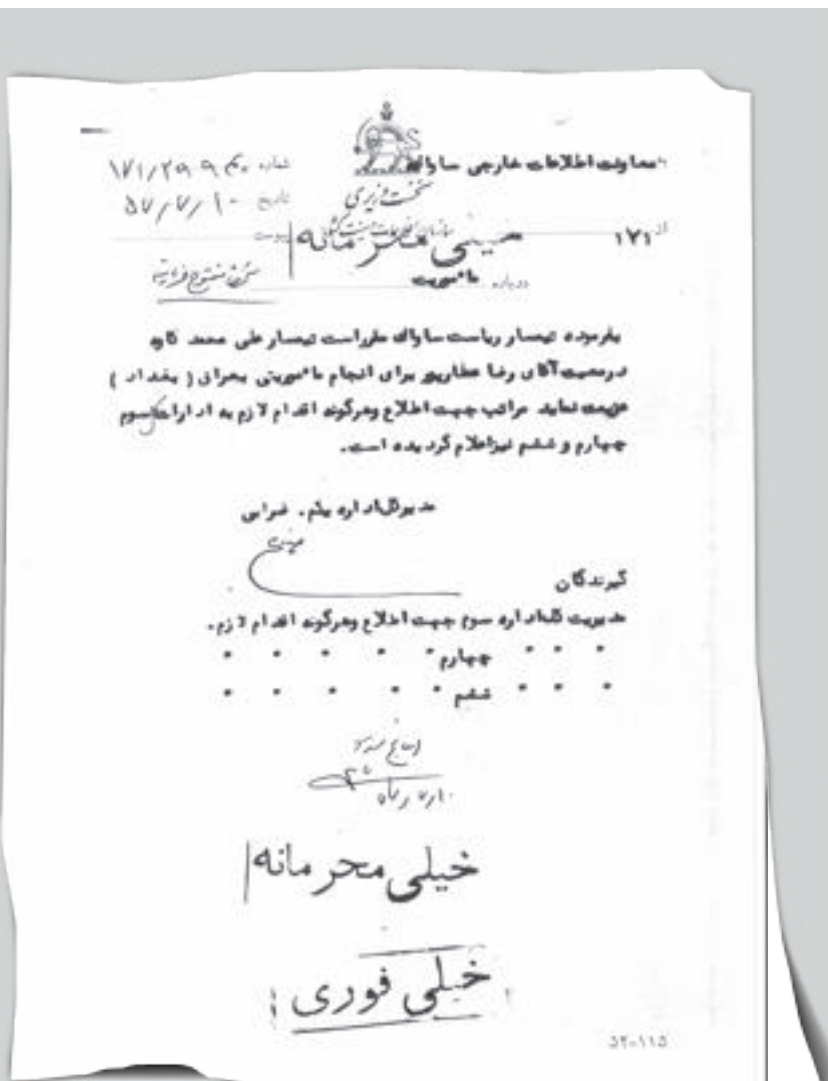
از این گفت‌وگوی امام و سعدون شاکر زمانی گذشت و امام در این مدت با اعلامیه‌ها و سخنرانی خود، نهضت اسلامی ایران را هر چه بیشتر اوج و استواری بخشیدند و گسترش دادند و زمینه برای انقلاب اسلامی فراهم آمد.

شاه و صدام و اربابان امریکایی و انگلیسی و نیز همدستان ارتجاعی و صهیونیستی آنها در منطقه، که از نهضت ضد استعماری و ضد استبدادی امام سخت آشفته و نگران شده بودند، به تکاپو افتادند که ندای آسمانی و آزادی‌بخش امام را خاموش سازند و از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران پیشگیری کنند؛ از این رو، صدام مأموریت یافت که امام را زیر فشار قرار دهد، بیت امام در نجف را محاصره کند و مردم ایران و دیگر کشورها را از هر گونه دیدار و گفت‌وگو با امام باز دارد و بدین گونه ملت ایران و دیگر ملت‌ها را از رهبری و رهنمودهای امام بی‌بهره سازد. ارتجاع حاکم در عراق و ایران بر این باور بودند که با این گونه فشارها و سخت‌گیری‌ها می‌توانند راه امام را که راه ملت‌هاست به بن‌بست بکشانند و به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که امام را در هیچ کشوری توان زیستن نباشد. از این رو، ارتجاع حاکم بر کویت نیز طبق این سیاست شوم از ورود امام به آن کشور ممانعت کرد تا امام را کاملاً به ستوه آورند، لیکن خشم و خروش ملت ایران در برابر این فشارها به گونه‌ای اوج گرفت که رژیم شاه ناگزیر شد دو تن از مقامات دولتی و امنیتی خود به نام‌های علی محمد کاوه و رضا عطارپور را به عراق روانه کند تا از صدام بخواهند که فشار را از روی امام بردارد و امام را در فعالیت‌های سیاسی خود در آن کشور آزاد بگذارد که خود از سردرگمی، تاریک‌اندیشی و بی‌برنامگی آن رژیم نشان داشت.

امام همان گونه که یک سال پیش از هجرت از عراق پیش‌بینی کرده بود، آن گاه که در عراق با کارشکنی‌ها و مانع‌تراشی‌های رژیم عراق با همدستی شاه روبه‌رو شد، به فرانسه هجرت کرد. البته رژیم فزون‌خواه و ضد مردمی فرانسه پیش از آنکه از حرکت امام به سوی آن کشور آگاهی یابد، امام وارد پاریس شدند و در یکی از محله‌های پاریس به نام کشن استقرار یافتند و دولت فرانسه را در مقابل عمل انجام‌شده قرار دادند.

فشار شاه و صدام برای بازداشتن امام از مبارزه و رهبری نهضت اسلامی ایران که به هجرت امام از عراق کشیده شد، انقلاب اسلامی ایران را شتاب بیشتری بخشید و نظام شاهنشاهی را به زباله‌دان تاریخ فرستاد و رژیم فاشیستی صدام را به چالش کشید و بار دیگر این واقعیت را به نمایش گذاشت که ارتجاع گور خود را به دست خود می‌کند.

اسنادی که در پی می‌آید گزارش‌هایی است که تلاش‌های بی‌پرده شاه و صدام را در راه بازداشتن امام از رهبری نهضت اسلامی ایران نشان می‌دهد که با نگرانی، استیصال و آشفتگی فکری این دو دولت ارتجاعی و ضد مردمی همراه است:





مخالفت مداوم مقامات دولتی نهان ایران و عراق بوده و سعی میکنند از هر فرصتی برای ایجاد اختلال در روابط دو کشور بهره برداری کنند.

شاگرد پس اظهار داشت باید توجه نمود که خمینی جدا تصمیم به ادامه فعالیت های ضد ایرانی خود میبازند و اگر ایران را به یکدینیم فعالیت خود را بیشتر خواهد کرد که بر این هر دو کشور تمام خواهند شد. از این درخواست جدید شعار از هر دو فعالیت با و باید در شورای فرماندهی انقلاب عراق مطرح نمایم. نمایانند که خمینی در عراق میبازند اما دولت عراق تأیید است که ولی از این کشور خارج شود اگرچه میدانیم در عراق دیگر مشکلات بیشتری فراهم خواهد کرد. اگر تصور میکنید که با آزاد کردن خمینی فعالیت او محدود خواهد شد باید بگویم که با خلاف این عمل خواهد کردیم. او فرد سرسختی است و تا کی میگویم که مانند وی در عراق هم بعرض نیست و هم موجب زحمت ما بعرض میماند که مقامات سرویس عراق تأیید شده اند به ایران خمینی و حسن نیست نسبت به نمایانند اعضای ساواک از خود نشان داده و سعی داشتند که خود را ملائمت به سر نوشت ایران معرفی کنند. مقامات دولت عراق از وجود خمینی در کشورشان مانع به شرایط جابر، ناراحت بودند و از خود را درس بست و مواجه با یک مشکل سیاسی لا ینحل میدیدند.

مراتب جهت استحضار خاطر خطیر ملوک گاه

مهرش سگردد

جان منار - سپیده دما میرزا محمد

دوره سوم - سال دوازدهم - شماره ۴۲ - پاییز و زمستان ۹۳



نکته در خور توجه اینکه در پی تصمیم امام به هجرت از عراق، شایعه‌ای در میان دولتمردان آن روز ایران اوج می‌گیرد که امام بر آن است به ایران بیاید! این شایعه مقامات رژیم شاه را تا آن پایه نگران، مضطرب و وحشت‌زده می‌کند که به سردرگمی و پریشانی دچار می‌گردند و از سر استیصال گاهی پرت و پلا می‌گویند؛ یکی راه کنار آمدن با امام را پیشنهاد می‌دهد و دیگری از دادن امتیاز به ایشان، سخن به میان می‌آورد و سومی واسطه‌تراشی برای انصراف امام از ورود به ایران را مطرح می‌کند. متن این مذاکرات که در شورای امنیت رژیم شاه در تاریخ ۹ مهرماه ۵۷ صورت گرفته است در فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره دوم، شماره ۱۵ و ۱۶ آمده است و ما در اینجا گوشه‌هایی از آن را بازگو می‌کنیم.

آنگاه که به شاه گزارش می‌رسد که امام خمینی روایت خروج از عراق گرفته است و چه بسا دیر یا زود رهسپار ایران شود، به گونه‌ای از این خبر و گزارش خود را می‌بازد و یکه می‌خورد که شگفت‌آور و عبرت‌انگیز است. او از روی درماندگی و استیصال از تیمسار مقدم که مخبر این گزارش و خبر به شاه بود، چنین چاره‌جویی می‌خواهد: «اگر آمد به ایران چه کار می‌کنید»؟!

شگفتا! «شاهنشاه» قدر قدرت! که تا دندان به اسلحه مدرن و پیشرفته غرب و شرق مجهز است، از پشتیبانی و حمایت همه‌جانبه جهان‌خواران به طور کامل برخوردار می‌باشد و ارتش دست‌پرورده انگلیس و آمریکا را برای سرکوب ملت پشت سر خود دارد، در برابر پیرمردی تبعیدی و تنها که ممکن است آهنگ ایران کرده باشد آن گونه خود را درمانده، عاجز و ناتوان می‌بیند که راهی و چاره‌ای نمی‌یابد و ناخودآگاه دست به دامان تیمسار مقدم می‌شود و از او کمک می‌خواهد.

خوی «شاهنشاهی» و قدر قدرتی اقتضای کرد که طبق سنت سیئه خویش فرمان‌یورش، آتش، گرفتن و بستن و زدن و کشتن صادر کند و دست کم برای حفظ ظاهر! از موضع قدرت سخن بگوید، نه اینکه پرسشی به میان آورد که زبونی، خودباختگی و درماندگی خود را آشکار کند. از آن سو، تیمسار مقدم این دست‌پرورده ارتش طاغوتی، در برابر این پرسش عاجزانه! شاه طبعاً بایستی به خوش‌رقصی، خودنمایی و رجز خوانی دست می‌زد، ژست نظامی به خود می‌گرفت و برای خوشایند شاه، قرار دستگیری و بازداشت امام و گسیل او به یکی از سیاه‌چال‌های زندان را نوید می‌داد و آمادگی خود را برای جان‌نثاری، خاکساری و فداکاری در راه نگهداری از کیان سلطنت! اعلام می‌کرد، لیکن می‌بینیم که او نیز درمانده‌تر از شاه پاسخ می‌دهد: «... به عرض جناب آقای



نخست‌وزیر می‌رسانیم و بعد اگر راه‌کاری پیدا شد به عرض مبارکتان می‌رسانیم...!!» و آنگاه که گزارش یادشده به شریف امامی (نخست‌وزیر آن روز) می‌رسد، او نیز خود را می‌بازد و شتاب‌زده و با دست‌پاچگی اعضای به اصطلاح «شورای امنیت» را به تشکیل کمیسیون فوق‌العاده فرا می‌خواند.

این کمیسیون در غروب روز ۵۷/۷/۹ تشکیل می‌شود. شرکت‌کنندگان در آن را، بنابر آنچه در ضمن گفت‌وگوها به دست آمده است، می‌توان این‌گونه نام برد:

شریف امامی (نخست‌وزیر)

تیمسار مقدم (رئیس ساواک)

امیر خسرو افشار (وزیر خارجه)

تیمسار ازهارری (رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران)

تیمسار اویسی (فرماندار نظامی)

تیمسار صمدیان‌پور (رئیس شهربانی)

دکتر آزمون (وزیر مشاور در امور اجرایی)

دکتر باهری (وزیر دادگستری)

دکتر منوچهر گنجی (وزیر آموزش و پرورش)

دکتر نهاوندی (معاون وزیر امور خارجه)

با نگاهی گذرا به گفت‌وگوهای این مقامات به اصطلاح بلندپایه رژیم شاه در این نشست، آنچه بیش از هر چیز جلب نظر می‌کند جو نگرانی، پریشانی، سردرگمی و دلهره از اینکه ممکن است هر لحظه امام وارد ایران شود، آنچنان بر این نشست سایه افکنده بوده که بیشتر حاضران و اعضای به اصطلاح «شورای امنیت ملی» با لکنت و نارسایی و دست و پا شکسته سخن گفته‌اند.

جو وحشت و نگرانی تا آن پایه بر این کمیسیون به اصطلاح «شورای امنیت ملی» چیره بوده که تیمسار اویسی را به دل‌داری از اعضای شورا واداشته است!! او در حالی که دلهره و نگرانی خود را از خطر کاخ‌برانداز ورود امام به ایران نمی‌توانسته است پنهان کند، برای روحیه دادن به آن جمع که سخت خود را باخته بودند، به خود جرئت می‌دهد و چنین می‌گوید:

... اگر بیايد به شرفم قسم مثل آب خوردن يادداشت كنيد، اين نوار ضبط مي‌شود جلويش مي‌گيرم... تصور نكنيد اين آدم بلند مي‌شود اينجا با چهار نفر فرض چوب به دست مملكت را از دست ما مي‌گيرد،



مگر ما مرده‌ایم، یا مملکتمان را از دست خواهیم داد، ما نمی‌گذاریم. من می‌گویم یعنی تا آخرین نفر هم همین‌طور است، من نمی‌آیم که طناب به گردنم بیندازند بکشدم به دار و تماشا کنند و عده‌ای بخندند (درجه وحشت و دلهره جناب تیمسار از ورود امام به ایران و آینده شوم و تاریکی که برای خود تصور و ترسیم می‌کرده است، از این گفتار او به خوبی نمایان است) پس این کار را ما نخواهیم کرد... تردیدی به خود راه ندهید اینقدر، امشب به راحتی بخوابید (!!) و تا صبح من خواهم می‌کنم یک ذره ناراحت نشوید... (!)

راستی این غول‌های مغرور، پر مدعا و از خود راضی را که مانند آب خوردن جوی خون راه می‌انداختند چه نیرویی آنان را تا این پایه وحشت‌زده، درمانده، بیمناک و ناتوان کرده بود که وقتی شنیدند سیدی به اصطلاح معروف «یک لاقبا» بر آن است از عراق هجرت کند و به صرف احتمال اینکه ممکن است به ایران بیاید، آسایش و آرامش خود را از دست دادند و خواب و استراحت از آنان گرفته شد تا آنجا که تیمسار اویسی زبون - که دیدیم چگونه در برابر مشقت گره کرده مردم اسلحه بر زمین گذاشت و از ایران گریخت - به دل‌داری از آنان برخاسته و از آنان خواهش کرده که شب را به راحتی بخوابند و «یک ذره ناراحت نشوند»!! در صورتی که خود او بیشتر از آنان خود را باخته و آینده خود را تاریک و وحشتناک می‌دیده است؛ راستی چه سری در کار بوده است که از شاه تا نخست‌وزیر، تا دیگر مقامات کشوری و لشکری و صاحب‌منصبان ارتش «شاهنشاهی»! با دریافت خبر احتمال ورود امام به ایران آن گونه آشفته و پریشان شدند و به «چه کنم» افتادند؟! آیا این، از امدادهای غیبی و وعده‌های قرآنی نبود که در آن مقطع سرنوشت‌ساز، به وقوع پیوست و رعب و وحشت را آنچنان بر دل دشمن چیره ساخت که در برابر امام که جز «قلم و بیان» سلاحی در اختیار نداشت آن گونه خود را «خلع سلاح» و درمانده ببینند و با چشمی گریان از ایران بگریزند؟! آیا آن نابکاران و کاخ‌نشینان از خدا بی‌خبر مصداق این آیه مبارکه قرآن نبودند که می‌فرماید:

و آنچنان خدایی است که کفرپیشگان و عصیانگران از اهل کتاب را از دیارشان بیرون راند. آنها باورشان نمی‌آمد که بیرون رانده شوند و گمان می‌کردند که دژهایشان آنان را از (عذاب) الهی نگهداری می‌کند (لیکن) خداوند از راهی که هرگز آن را تصور نمی‌کردند بر آن تاخت و رعب و وحشت را بر دل آنان فرو ریخت و خانه‌هایشان را به دست خودشان و به



دست دین باوران ویران کرد. بنابراین ای صاحبان خرد و بصیرت عبرت بگیرید...^۱

گفت و گوهای شورای امنیت شاه را پی می گیریم:

وزیر امور خارجه: عرض می کنم که مطلب این است که این اخباری که راجع به تضيیقات برای خمینی منتشر شده یک حقیقت کوچکی هم داشت و آن اینکه مقامات عراقی برای یک چند ساعتی یک محدودیت ها از نظر خارج شدن ایشان ایجاد کردند ولی بلافاصله چون با اعتراض روبه رو شدند و خودشان متوجه شدند که شاید این کار صحیح نبوده رفع تضيیقات شد که بعداً عرض می کنم الان عراقی ها یک محظورات و مشکلاتی دارند و واقعاً تحت فشار هستند و شیعیان خود عراق با اینکه تحریکاتی که ممکن است از طرف شیعیان ایرانی شود همان طوری که تهدیدی برای سفارت عراق شد این که به تیمسار مراجعه کردیم خواهش کردیم برای همان چند روز پیش و همچنین برای امروز عرض می کنم که به هر حال این جریان الان در این مرحله (قرار گرفته است.) ریاست ساواک: یک، دو جلسه پیش عرض کردم که مذاکراتی با مقامات امنیتی عراق شده بود که این آدم در نجف نشسته و تحریکاتی بر علیه منافع مملکت ما انجام می دهد مدار کی هم داریم که منجر به این محدودیت هایی که کم و بیش اشاره شده است شد بعد قرار بود که یک تعدیلی شود.

خمینی دیروز گذرنامه خود را به بغداد فرستاد (این تهدیدیست که خمینی دارد می کند) و درخواست رواید خروج کرده است و عازم کویت می باشد ولی معلوم نیست سفارت کویت به او رواید خواهد داد یا خیر گمان نمی کنم کویت هم مایل به نگهداری او باشد به هر حال خمینی قطعاً عراق را ترک خواهد کرد وقتی که مراتب را امروز من به شرف عرض همایونی رسانیدم و پیش بینی این را هم می کردیم که اگر خمینی بر آورد قدرت خود را کرده که امروز هم کرد (تنها) تهران نیست تیمسار! (احتمالاً خطاب به تیمسار اویسی) این صورتیست که بنده جلویم هست تمام این شهرستان ها بین ۹۰ درصد تا ۱۰۰ درصد مغازه های خود را

۱. قرآن کریم، حشر، آیه ۲.



بسته‌اند حالا اگر در تهران بازار بست و شهر باز بود در تمام این شهرها هم بازارها بسته بود و هم شهر بسته بود. قم، مشهد، همدان، زاهدان، سنندج، شهر کرد، کرمان.

خمینی با این عملی که انجام داد بر آورد قدرتش را در ایران کرد. توانست مغازه‌ها را ببندد و اثر گذاشته روی کار خانجات یا اثر گذشته روی مؤسسات دولتی! بنابراین وقتی که یک همچو آدمی بر آورد می‌کند و می‌بیند یک همچو قدرتی در ایران دارد چرا نیاید به ایران؟ وقتی این تلگراف را به شرف عرض همایونی رسانیدم فرمودند اگر آمد به ایران چه کار می‌کنید عرض کردم اجازه بفرمایید یک بررسی مقدماتی می‌کنیم به عرض جناب آقای نخست‌وزیر می‌رسانیم و بعد اگر راه کاری پیدا شد به عرض مبارکتان می‌رسانیم در هر حال هر لحظه به انتظار این است که آقای خمینی یا با طیاره یا با اتومبیل وارد شود بفرمایید چکار باید کرد با این قدرتی که امروز نشان داد.

وزیر مشاور در امور اجرایی: به دنبال فرمایش اخیر جناب دکتر باهری بایستی عرض کنم خدمتتان آنچه که تا الان درباره اینکه اگر آمد چه بکنیم عنوان شد غیر از فرمایشات جناب دکتر نهاوندی که من رفتم بیرون و نشنیدم خوب در این حد بود که از راه مبارزه با او در واقع درمی‌یابیم و از این راه ورود بکنیم. بنده فکر می‌کنم در سخت‌ترین شرایط هم یک راه دیگر وجود دارد، آن راه کنار آمدن با خمینی است که باید حتماً بررسی شود. هیچ چیز در هیچ شرایط محال نیست.

اگر ما خودمان را در کوچه‌های بن بست ببریم هیچ وقت راه فرار نخواهیم داشت بهترین کار این است برویم و خودکشی بکنیم. بنده معتقد هستم که مسئله خمینی اصلاً در آن حد نیست که واقعاً تدبیر شایسته شاهنشاه و عواملی که صمیمانه در کنار اعلیحضرت امروز حاضر هستند تا پای جان‌شان همان طوری که اشاره فرمودید برای وطنشان خدمتگزار باشند نشود راه پیدا کرد. البته قبول می‌کنم که مشکل است... من متأسفم که همان روزها هم واقعاً که می‌شد به یک صورت ساده‌تری حل بشود باز ما رفتیم به دنبال اینکه از راه مبارزه کردن، از راه اعمال قدرت کردن، از راه درگیری مسئله را حل کنیم فکر کردیم



اگر به خمینی بگوییم هندی زاده است از چشم مردم ایران و ملت ایران می افتد.

فراموش نکنید خمینی امروز یک قدرت است در حرکت جامعه، این را فراموش نکنید، این را اگر ما دور این میز صمیمانه با هم نشکافیم و روی این میز نگذاریم هیچ وقت مشکلات را نمی توانیم حل کنیم. متأسفانه ما به هر حال یک ضربه خوردیم که موسی صدر به این ترتیب شد، می توانستند به ما کمک کنند. الان من اصلاً ناامید نیستم برای جستن راه هایی در جهت برقرار کردن یک نوع رابطه معقول با خمینی و توسعه دادن این رابطه، و ضرورت ندارد این رابطه مستقیم باشد می تواند غیر مستقیم و با چند دست باشد.

از بین بردن خمینی یا توقیف خمینی یا بستن خمینی همیشه در اختیار هست آن ساده ترین راه است. اما رسوخ کردن، راه هایی که خمینی را بشود در واقع در حالتی قرار داد که به ریشه مملکت نزند و بالاخره قبول کند که یک ایرانی است و طوری با او در یک مرحله ای کنار بیاییم. با توجه به تمام مطالبی که عرض کردم یک راه هایی که عقیده دارم از کنارش نگذریم.

ریاست ساواک: (نامفهوم) اطلاع دادند که آقای خمینی وارد کشور شده چه کار باید بکنیم البته راه کاری که آقای دکتر آزمون فرمودند بحث صحیح بودن یا صحیح نبودنش مطرح نیست برای دستگاه ما، کسب اجازه شد که اگر امشب وارد (شد) چه کار باید بکنیم؟ تشکیل این جلسه هم صرفاً از این نظر است والا منکر این نیستم که یک راه منطقی که خشونت نباشد و گره را کور تر نکند. راه عاقلانه ایست. در هر حال این مسئله هست که پاسپورتش را داده و ۲۴ ساعت راه می افتد، یا چه بسا که امشب آمده باشد کنار مرز، اتومبیلش هم از مرز گذشته باشد الان توی راه کرمانشاه باشد این هم هست این را بفرمایید چه کار باید بکنیم. نخست وزیر: عرض کنم که برای اینکه ما یک بررسی بیشتری بکنیم تمام جوانب امر را اگر مقدور باشد اقدامی بکنیم که او را اجازه خروج حالا به او ندهند که ما فرصتی داشته باشیم. محفوظش نگاه بدارند بدون اینکه با او کاری داشته باشند، تضییقات را کم بکنند تا او عدم رضایتی

نشان ندهد. ما همانقدر با تماسی که با دولت عراق داشتیم و نشان دادند که همه گونه همکاری را حاضرند با ما بکنند، بنده فکر می‌کنم اگر بشود فوراً اقدامی بکنیم که با دولت عراق تماس گرفته شود و ترتیبی داده بشود که او در آنجا ناراحتی‌هایش کمتر بشود و تا یک مدتی، تا ما یک فرصت بیشتری پیدا کنیم و بررسی کنیم چه اقداماتی از لحاظ سیاسی چه مذاکرات با همسایگانمان، چه مذاکراتی با دیگر کشورهای ممکن است که در این جریان بتوانند یک رلی را بازی کند. فرض کنید مثلاً اگر قرار شد که مذاکراتی با شوروی بشود بلاواسطه نباشد، با واسطه باشد، یک دولت ثالثی در وسط بیاید. اینها را باید بررسی کرد. به نظر من آنچه که فکر می‌کنم ضرورت دارد این است که وضع گذشته را بتوانیم یک مدتی حفظ کنیم.

وزیر دادگستری: امشب قربان تصمیمی که گرفته شد اگر امشب بیاید کاری نمی‌شود کرد اما اجازه بفرمایید باز فردا این بحث را شروع کنیم برای اینکه این مطلب خیلی معضل دارد...

